

ناملی بر احتمالات تقریر برهان وجود شناختی محقق اصفهانی در اثبات خدا و بررسی اشکالات آن

مرتضی پویان

چکیده

محقق اصفهانی دو برهان برای اثبات خدا ارائه کرده است که دومین برهان وی منحصر به فرد است. طبق قواعد فلسفی دو برهان وی هم قابلیت تقریر به صورت برهان وجودی را دارد که از مفهوم خدا به اثبات خدا می‌رسیم و هم قابلیت تقریر به نحو برهان صدیقین که با فرض حقیقت وجود در خارج به اثبات خدا می‌رسد. لذا احتمالات تقریر دو برهان مرحوم محقق به چهار احتمال می‌رسد. برخی از این چهار احتمال قابل نقد و بررسی است و برخی دیگر منتج و تام است. از میان این تقاریر آن تقریری برجسته و شاخص است که از وجوب به وجود واجب می‌رسد. این ادعای وی، که منحصر به فرد است زیرا برخلاف بقیه حکما که از وجود به وجوب رسیدند، وی از وجوب به وجود می‌رسد، باعث طرح انتقادات نقضی از سوی برخی از حکمای معاصر همچون آقایان حائری یزدی و جوادی آملی و دیگران شده است. و این دو معتقدند که با همین استدلال محقق می‌توان بر وجوب شریک الباری نیز استدلال کرد. در این مقاله علاوه بر تقریر این چهار احتمال به آن انتقادات نیز پاسخ داده شده است. در نتیجه چهار احتمالی که برای دو برهان محقق قابل فرض است حالت اول از احتمال اول، و حالت اول از احتمال سوم درست نبودند و بقیه احتمالات درست بودند.

کلید واژه: اصفهانی، برهان وجودی، برهان صدیقین، وجوب، موجود بذاته.

۱. مقدمه

از مهم ترین براهین اثبات خدا برهان وجودشناختی یا برهان صدیقین است. به تعبیر ابن سینا و ملاصدرا موثق ترین برهان در اثبات خداست. مشخصه آن این است که از مقدمه ای جز خدا در این برهان استفاده نمی شود و از طریقی که در آن از غیرخدا بهره برده شود، اجتناب می شود. این برهان نخست از ابن سینا آغاز و با ملاصدرا بر مبنای اصالت وجود تقریر و تکمیل شد. بعد از وی فیلسوفانی از جمله مرحوم سبزواری و علامه طباطبایی نیز تقریرات متعددی ارائه کردند. از جمله تقریرات مهم این برهان، تقریری است که مرحوم محقق اصفهانی به صورت شعر در کتاب « تحفه الحکیم » آورده است. این تقریر مورد تفسیرها و مناقشاتی از سوی متفکرین اسلامی قرار گرفته است که در اینجا به آنها خواهیم پرداخت. مرحوم محقق دو تقریر یا دو برهان خود از برهان وجودشناختی را به این صورت به نظم در آورده است:

ماکان موجود بذاته بلا* حیث هو الواجب جل و علا

و هو بذاته دلیل ذاته* أصدق شاهد علی اثباته

یقتضی بهذاکل حدس صائب* لولم یکن مطابق للواجب

او هو لافتقاره الی السبب* و الفرض فردیته لماوجب

فالنظر الصحیح فی الوجوب* یفضی الی حقیقه المطلوب (اصفهانی، بی تا، ۷۱)

مسلم است که وی در این اشعار دو برهان برای اثبات خدا می آورد و عبارت او ناظر به دو برهان در اثبات حق تعالی است. برهان نخست وی از «ماکان موجود بذاته... شروع می شود و تا... لما وجب» پایان می یابد. و برهان دوم وی بیت « فالنظر الصحیح.. تا... حقیقه المطلوب » است. در برهان اول از موجود بذاته به وجود واجب می رسد، ولی در برهان دوم از وجوب بذاته به وجود واجب می رسد.

در واقع ابتکار محقق اصفهانی در ارائه برهان برای اثبات خدا و تفاوت آن با دیگر براهین صدیقین و وجودی آن است که برخلاف دیگر حکما که از وجود به وجوب و واجب رسیدند، وی در یکی از دو برهان خود از وجوب به وجود در خارج می رسد. همانطور که مشخصه برهان علامه و تفاوت آن با دیگر براهین وجودشناختی این است که از واقعیت به وجود خدا می رسد. مشخصه برهان محقق اصفهانی نیز این است که از وجوب به وجود واجب می رسد و از این جهت برهان وی را متمایز از دیگر براهین وجودشناختی می کند. همین ادعا

تاملی بر احتمالات تقریر برهان وجود شناختی محقق اصفهانی / مرتضی پویان (۹۲)

باعث شده است که اشکالات متعددی بر وی وارد شود که در ادامه به آنها می‌پردازیم و پاسخ می‌دهیم. لکن در اینجا می‌خواهیم این دو برهان را همراه با نسبت تقریر آن با صدیقین و وجودی بررسی کنیم. لذا چند احتمال را می‌توان نسبت به دو برهان محقق اصفهانی ارائه کنیم. عبارت محقق اصفهانی چند پهلو است، لذا نخست به حالت‌های مختلفی که می‌توان برهان وی را تقریر کرد اشاره می‌کنیم و سپس به نقد و بررسی هر کدام می‌پردازیم:

۲. احتمال اول

۲.۱. حالت اول: تقریر اول از برهان اول به نحو برهان وجودی

دو بیت اول محقق اصفهانی که فرمود: «ماکان موجوداً بذاته بلا * حیث هو الواجب جلّ علا...أصدق شاهد علی اثباته» (همو)، به صورت برهان وجودی قابل توجیه است. به این صورت که اگر «موجود بذاته بلا حیث» را مفهوم خدا بدانیم، یعنی مفهوم و معنای خدا این است که خدا بدون حیثیت تعلیلیه و تقییدیه، موجود بذاته است؛ یعنی خدا بدون نیاز به حیثیتی ذاتا موجود است. آنگاه بگوییم موجودی که مفهوم آن این است باید در خارج موجود باشد، زیرا اگر موجود بذاته در خارج نباشد، پس در موجود شدن خود نیاز به حیثیت تعلیلیه و حیثیت تقییدیه دارد. زیرا مستلزم آن است که موجود بذاته، موجود بغیره باشد و این خلف و تناقض است. برهان به صورت زیر تقریر می‌شود:

۱- مفهوم خدا آن است که بدون هیچ حیثیتی موجود بذاته است.

۱-۱- زیرا اگر مفهوم شئی این باشد که با حیثیت موجود می‌شود چنین موجودی، موجودی بغیره است.

۲- هر چیزی که بدون حیثیتی موجود بذاته باشد، باید در خارج موجود باشد.

۲-۱- زیرا اگر چنین موجودی در خارج نباشد، پس باید برای موجود شدن خود نیاز به حیثیت تعلیلیه یا تقییدیه داشته باشد.

۲-۲- چیزی که در موجود شدن خود نیاز به حیثیت تعلیلیه یا تقییدیه داشته باشد، موجود بغیره است.

۲-۳- زیرا لازم می‌آید که مفهوم خدا هم موجود بذاته و هم موجود بغیره باشد و این خلف و تناقض است.

۳- پس خدا باید در خارج موجود باشد.

نقد حالت اول

اگر ما بگوییم که مفهوم و معنای خدا موجود بذاته است در نتیجه چنین قضیه‌ای تشکیل دهیم: «خدا موجود بذاته است». آنگاه بخواهیم از این مفهوم و معنا اثبات کنیم که پس در خارج چنین موجودی وجود دارد، دو اشکال پیش می‌آید: خلط حمل اولی و حمل شایع، و رسیدن از معنا و مفهوم به مصداق محال است.

اشکال اول، خلط بین حمل اولی و شایع است. زیرا ممکن است که مفهوم و معنای خدا موجود بذاته باشد، اما وجود خدا در خارج موجود بذاته نباشد و تناقض نیست. زیرا هر چیز به حمل اولی خودش خودش است اما به حمل شایع چیز دیگری است. بنابراین نمی‌توان از مفاد حمل اولی به نحو استلزام به مفاد حمل شایع برسیم. آنچه مفاد این برهان است تنها تبیین مفهوم و معنای خدا به موجود بذاته است و از این معنا و مفهوم نمی‌توان به خارج برسیم که خدا به حمل شایع نیز در خارج موجود بذاته است.

اشکال دیگر این است که ما نمی‌توانیم از مفهوم و معنا به مصداق خارجی برسیم. زیرا حیثیت مفهومی غیر از حیثیت مصداقی است. جایگاه مفهوم ذهن است و جایگاه مصداق خارج است و از امر ذهنی نمی‌توان به نحو استلزام به امر خارجی رسید و برعکس. لذا مصداق آتش گرم می‌کند، ولی مفهوم آتش این خصوصیت ندارد. بنابراین موجود بذاته را مفهوم خدا بدانیم برهان وی به خلط حمل اولی و حمل شایع می‌انجامد.

۲.۱. حالت دوم: تقریر دوم از برهان اول به نحو وجودی

در حالت نخست مفهوم موجود بذاته بماهوهو می‌خواستیم به مصداق واجب بذاته برسیم که امری متتبع بود. در اینجا مراد از مفهوم بماهوهو مفهوم نیست، بلکه مفهوم از آن حیث که مرآت و حاکی از مصداق خارجی است. به عبارت دیگر مفهوم موجود بذاته بالقیاس به خارج مد نظر است. نظیر بحث مواد ثلاث وقتی مفهوم موجود را تقسیم به واجب و ممکن و ممتنع می‌کنیم، در این حالت مفهوم موجود بماهوهو موجود در نظر نمی‌گیریم. زیرا مفهوم بماهوهو مفهوم به هیچکدام از این سه قسم متصف نمی‌شود و نسبت به هر سه لابلش شرط است. آن وجهی که باعث می‌شود مفهوم موجود در بحث مواد ثلاث به این سه قسم تقسیم شود، مفهوم موجود به قیاس به خارج است، یعنی این مفهوم در خارج یا به گونه‌ای است که از عدمش محال لازم می‌آید و آن مصداق واجب است و یا به نحو تساوی وجود و عدم است و آن مصداق ممکن

تاملی بر احتمالات تقریر برهان وجود شناختی محقق اصفهانی / مرتضی پویان (۹۵)

است و یا از وجودش محال لازم می آید و آن مصداق ممتنع است. مرحوم محقق سبزواری در حاشیه اسفار نیز به این تقریر اشاره کرده است که گاهی ما مفهوم و عنوان را از آن جهت که سرایت به معنون دارد، مورد بررسی قرار می دهیم. زیرا مفهوم موجود وجهی از موجود حقیقی در خارج است و لذا می توان از مفهوم به قیاس به خارج به مصداق موجود حقیقی رسید:

«ولکن من حیث السرایه الی المعنون و من حیث ان مفهوم الموجود وجه الموجود الحقیقی بماهو موجود» (الشیرازی، ۱۹۸۱م، ج ۶، ۲۵). با توجه به این مطلب می گوئیم اگر بگوئیم مفهوم موجود بذاته به قیاس به خارج، اگر بدون حیثیت تقیدیه و تعلیلیه موجود باشد، آن موجود واجب تعالی است. در این صورت برهان به این صورت تقریر می شود:

مفهوم خدا را به قیاس به خارج بدون هیچ حیثیتی موجود بذاته است. زیرا اگر مفهوم شیئی این باشد که با نظر به خارج با حیثیت موجود می شود، چنین موجودی در خارج موجودی بغیره است. هر چیزی که در خارج بدون حیثیتی موجود بذاته باشد، باید در خارج موجود باشد. زیرا اگر چنین موجودی در خارج نباشد، پس باید برای موجود شدن خود در خارج به حیثیت تعلیلیه یا تقیدیه نیاز داشته باشد. چیزی که در موجود شدن خود در خارج به حیثیت تعلیلیه یا تقیدیه نیاز داشته باشد، موجود بغیره است. زیرا لازم می آید که مفهوم خدا به قیاس به خارج هم موجود بذاته و هم موجود بغیره باشد و این خلف و تناقض است. پس از مفهوم خدا به قیاس به خارج نتیجه می گیریم که خدا باید در خارج موجود باشد.

چنین برهانی تام است و آن دو اشکال در حالت اول در اینجا پیش نمی آید. زیرا اولاً در این حالت مفهوم به قیاس به خارج لحاظ شد و نه مفهوم در مقابل مصداق خارجی. ثانیاً خلط حمل اولی و شایع نیز وارد نمی شود، زیرا در چنین فرضی حمل وجوب وجود بر خدا به حمل شایع است و نه حمل اولی. چون این مفهوم با قیاس به خارج اعتبار شده است. لذا حمل و حکم وجوب وجود نیز خارجی خواهد بود و نمی توان حمل اولی باشد. زیرا در حمل اولی حکم تنها به لحاظ خود مفهوم و نه مصداق آن بررسی می شود.

۳. احتمال دوم: تقریر برهان اول به نحو برهان صدیقین

حالت مفروض دیگر آن است که برهان وی را به صورت صدیقین تقریر کنیم و بگوئیم مراد از «موجود بذاته» موجود در خارج است یا حقیقت وجود. بنابر اتحاد مشتق با مبدء اشتقاق،

خود و خروج ذات از مشتق، چنانکه ملاصدرا و تابعین بر این عقیدند، در خارج است. اما تقریر برهان به این صورت می‌شود:

۱- واجب موجود بذاته است.

۲- موجود بذاته در خارج وجود دارد. زیرا اگر موجود نباشد باید بواسطه دیگری موجود شود. آنگاه موجود بغیره می‌شود و تناقض است.

۲- موجود بذاته در خارج بدون حیثیت تقییدیه و تعلیلیه وجود دارد. زیرا اگر به حیثیت تقییدیه موجود باشد مانند ماهیت خواهد بود و نه وجود. و اگر به حیثیت تعلیلیه موجود شود وجود ممکن خواهد بود و نه واجب.

۳- موجودی که بذاته و بدون دو حیثیت بالا باشد در خارج وجود دارد. زیرا اگر نباشد خلف لازم می‌آید.

۴- نتیجه آنکه واجب در خارج موجود دارد.

طبق این تقریر ما از ذات خدا، که موجود بذاته است به اثبات ذات خدا در خارج رسیدیم. زیرا موجود بذاته عین ذات واجب تعالی است و تنها واجب تعالی است که موجود بذاته است. پس چون از خود ذات واجب به اثبات واجب رسیدیم، واجب را با این برهان بذاته اثبات کردیم و لذا ذات واجب که موجود بذاته است بهترین شاهد برای اثبات خودش است.

در عبارت محقق اصفهانی دو تعبیر نیاز به اشاره و تامل دارد. یکی به صورت افعال تفضیل فرمود «أصدق» یعنی این برهان درست‌ترین است و دیگر فرمود که این دلیل شاهد برای اثبات واجب است «شاهد علی اثباته». اما دلیل اینکه فرمود این دلیل صادق‌تر و راست‌تر است آنکه این برهان مسمی به برهان صدیقین نسبت به براهین دیگر واجب همچون برهان وجوب و امکان و برهان علت و معلول درست‌تر است. یعنی برهان وجوب و امکان و یا علت و معلول و یا هر برهان دیگر شاهد صادق و درستی برای اثبات واجب است. لکن برهان صدیقین صادق‌ترین شاهد برای اثبات واجب است. پس با قیاس این برهان با دیگر براهین اثبات خدا این برهان را درست‌ترین شاهد برای اثبات خدا دانست.

اما علت اینکه تعبیر به «شاهد» کرد و فرمود «أصدق دلیل» یا «أصدق برهان» دلالت دارد که نزد وی وجود خدا بدیهی است و دلایل براهین خدا شواهد و تنبیهات برای اثبات خدا هستند. نظیر محقق سبزواری که در حاشیه اسفار فرمود: «معرفة الله فطرية فان ذاته في غاية الاشراق»

تاملی بر احتمالات تقریر برهان وجود شناختی محقق اصفهانی / مرتضی پویان (۹۷)

(همو، ص ۷۱). و نیز علامه طباطبائی در تعلیقه اسفار فرمود: «من هنا يظهر للمتأمل انّ اصل وجود الواجب بالذات ضروری عند الإنسان و البراهین المثبتة لها تنبیهات بالحقیقه» (همو، ۱۴ و ۱۵). لذا هر چند در مصرع قبلی تعبیر به دلیل کرد لکن در این مصرع تعبیر به شاهد آورد تا معلوم شود مراد او از دلیل در «ذاته بذاته دلیل ذاته» دلیل به معنای برهان نیست، بلکه دلیل به معنای شاهد و تنبیه است، و گرنه باید می فرمود «أصدق برهان علی اثباته». بنابراین طبق تصریح مرحوم محقق در مصرع چهارم این دلیل، شاهد برای اثبات خداست و نه برهان.

۴. احتمال سوم: تقریر برهان دوم به نحو برهان وجودی

مرحوم محقق اصفهانی برهان دوم خود را در اثبات واجب تعالی به این صورت آورده است: «فالنظر الصحيح فی الوجوب* یفضی الی حقیقه المطلوب»؛ یعنی اگر نظر درستی به وجوب کنیم، تحلیل درست وجوب، ما را به حقیقت مطلوب که وجود واجب تعالی در خارج است، می رساند. بنابراین مرحوم محقق از وجوب به وجود رسیده است. در اینجا دو پرسش وجود دارد: نخست آنکه مراد از این وجوب چیست که می توان از آن به وجود برسد؟ دوم اینکه چگونه می توان به شیوه برهان وجودی از وجوب به وجود رسید؟

حالت اول: رسیدن از مفهوم وجوب به وجود

مراد از این وجوب، وجوب بذاته است، یعنی موجودی که واجب بذاته است. زیرا وجوب بماهو وجوب که مشترک بین وجوب بذاته و وجوب بغيره نمی تواند اثبات وجود در خارج کند. و نیز وجوب بغيره نیز نمی تواند اثبات وجود در خارج کند. تنها فرض صحیحی که می توان برای این وجوب قایل شد وجوب بذاته است. شاید به قرینه شعری که درباره برهان اول گفتند «ماکان موجود بذاته»، در اینجا «بذاته» را حذف کرد. همانطور که در آنجا وجود بذاته بود در اینجا نیز وجوب بذاته است که شاید به جهت روشنی و بداهت نیآورده است. در هر صورت وجوب در عبارت وی به وجوب بذاته تفسیر و معنا می شود، در غیر این صورت برهان منتج نیست.

تقریر برهان به شیوه برهان وجودی به این صورت است که از مفهوم و معنای وجوب بذاته به اثبات وجود واجب در خارج برسیم. زیرا چیزی که مفهوم و معنای وجوب بذاته بر او حمل می شود، حق تعالی واجب بذاته است. پس نتیجه می گیریم که حق تعالی در خارج وجود دارد. زیرا در صورت وجود نداشتن آن خلف پیش می آید، چرا که اگر چیز معنا و مفهوم آن

واجب بذاته باشد و در عین حال در خارج موجود نباشد پس در حد ذات خود ممکن است و برای موجود شدن نیاز به علت دارد. در نتیجه واجب بغیره است و این خلاف فرض است بلکه محال است که واجب بذاته در عین واجب بودن، بغیره باشد. از این جهت که مرحوم محقق فرمود نظر صحیح در وجوب شود، مراد از نظر صحیح همین است که اگر واجب بذاته را به درستی تحلیل کنیم و مقتضای ذاتی آن را متوجه شویم، می‌فهمیم که چیزی که معنا و مفهوم آن واجب بذاته باشد باید در خارج موجود باشد و گرنه خلف و محال پیش می‌آید.

نقد حالت اول

در حقیقت همان دو اشکالی که در نقد حالت اول از احتمال اول بیان شد، در اینجا نیز مطرح می‌شود؛ زیرا وقتی می‌گوییم الله واجب بذاته است و وجوب را به الله حمل می‌کنیم، این حمل مفهوم وجوب به الله به نحو حمل اولی است و حکایت از ذات و مفهوم واجب تعالی دارد. و منافاتی ندارد که در خارج امکان بر الله حمل شود و لذا حمل مفهوم وجوب بذاته بر الله نه بر حمل مصداق وجوب بذاته در مصداق الله در خارج دلالت دارد و نه بر تلازم آن. و این خلط حمل اولی و شایع است. اشکال دوم آنکه ما نمی‌توانیم از مفهوم وجوب بذاته به مصداق و فرد وجوب بذاته در خارج برسیم. زیرا نمی‌توان از حیثیت مفهومی به حیثیت خارجی و مصداقی رسید. لذا مفهوم مصداق و فرد خود را در خارج اثبات نمی‌کند.

حالت دوم: رسیدن از مفهوم وجوب با نظر به خارج به وجود

گاهی اعتبار مفهوم وجوب در ذهن بماهو مفهوم نیست، بلکه به قیاس و نظر به خارج است و مراد مفهوم وجوب بذاته بماهو مفهوم نیست بلکه مفهوم وجوب بذاته با قیاس به خارج است. در این صورت می‌گوییم اگر مفهوم وجوب بذاته را به قیاس به خارج در نظر بگیریم، نظر صحیح در اعتبار مفهوم وجوب بذاته به قیاس به خارج این است که مصداق چنین مفهومی در خارج وجوبش را از غیر نگرفته، بلکه وجوبش ذاتی است و فرض امکان و امتناع برای آن در خارج محال است. لذا از فرض عدمش امتناع حاصل می‌شود، یعنی مفهومی که مصداق آن در خارج به گونه‌ای است که از فرض عدمش امتناع پیش می‌آید. پس مصداق مفهوم وجوب بذاته در خارج وجود دارد و حقیقت مطلوب که واجب تعالی است در خارج ثابت می‌شود.

بنابراین استدلال فوق به صورت ذیل صورتبندی می‌شود:

۱- مفهوم وجوب بذاته را به قیاس به خارج در نظر می‌گیریم.

۲- چیزی که نسبت به خارج وجوب بذاته است، فرض عدمش در خارج امتناع بذاته دارد.

تاملی بر احتمالات تقریر برهان وجود شناختی محقق اصفهانی / مرتضی پویان (۹۹)

۳- چیزی که فرض عدمش در خارج امتناع بذاته دارد، پس ضرورتاً در خارج وجود دارد.

۴- پس مفهوم وجوب بذاته به قیاس به خارج مصداق آن ضرورتاً وجود دارد.

این تقریر از برهان وجودی از وجوب بذاته به واجب تعالی در خارج، تقریری تام و صحیح است و هیچکدام از دو اشکال قبلی به آن وارد نمی‌شود.

احتمال چهارم: تقریر برهان دوم به نحو صدیقین

اگر مصداق وجوب بذاته را در خارج نظر بگیریم به این معنا که موجود واجب بذاته در خارج هست، آنگاه نظر صحیح در وجوب بذاته این است که این وجوب بذاته اولاً چون وجوبش را از غیر نگرفته است، بلکه عین ذات خودش است. ثانیاً چیزی که وجوب عین ذاتش باشد، فرض عدم و امتناع و امکان، تساوی نسبت وجود و عدم، برای آن محال است و خلاف مقتضای ذات اوست. ثالثاً چیزی که وجوب بذاته عین ذاتش است، پس وجود عین ذاتش است. رابعاً چیزی که وجود عین ذاتش است در خارج وجود دارد. لذا برهان را می‌توان به این صورت صورت بندی کرد:

۱- در خارج وجوب بذاته هست.

۲- چیزی که وجوب بذاته است عدم برای او امتناع دارد.

۳- چیزی که عدم برای امتناع دارد عین مصداق وجود است.

۴- پس وجوب بذاته در خارج عین وجود است.

۵- چیزی که عین مصداق وجود است در خارج وجود دارد. و هو المطلوب.

این تقریر نیز به نوبه خود تقریری تام است. یکی از امتیازهایی که برهان مرحوم محقق دارد این است که وی، برخلاف ملاصدرا، سبزواری و علامه که در براهین صدیقین خود از وجود به وجوب رسیدند، تلاش کرد از وجوب به وجود برسد و از این جهت نیز این برهان او منحصر به فرد است.

اشکال اول: نمی‌توان از وجوب به وجود رسید: در اینجا اشکالی به برهان محقق وارد می‌شود که چگونه ایشان از وجوب که صفت وجود است، به خود وجود رسید. در حالی که اوصاف یک شیء بعد از خود شیء به اثبات می‌رسند. به عبارت دیگر اوصاف وجود بعد از خود وجود به اثبات می‌رسند. تا زمانی که وجود ثابت نشود نمی‌توان به وجوب دست یافت. تقریباً همه براهین صدیقین از ملاصدرا و سبزواری و دیگران و حتی علامه از واقعیت شروع

می‌کند و مرادش وجود است. همه از وجود به وجوب می‌رسند، اما محقق خواسته از وجوب به وجود برسد که امری ناممکن است. نظیر اشکال معروفی که به دکارت در اثبات ذات وارد است که وی از فکر کردن که صفت «من و ذات» است، خواسته «من و ذات» را اثبات کند و گفته «فکر می‌کنم پس هستم». در حالی که فکر کردن وصف عاقلیت ذات به شمار می‌رود و تا ذات ثابت نشود، نمی‌توان صفتی از آن را اثبات کرد. به این مطلب هم ابن‌سینا و هم ملاصدرا اشاره کردند که اثبات فعل و صفت بعد از رتبه اثبات ذات است.

پاسخ: تفاوت میان اوصاف ذاتیه و اوصاف عرضیه: این اشکال نسبت به ذات انسان با افعال و صفات او صحیح است و حتی در مورد ذات خدا با افعال او نیز درست است، بلکه هرگونه نسبتی که بین شیء و اوصاف عرضیه یا غیرذات و وجود برقرار شود این اشکال وارد است. اما در مورد اوصاف ذاتیه خدا که عین ذات خدا هستند و در واقع تعدد و دوگانگی در مفهوم آنهاست و نه در مصداق و هویت آنها، این اشکال وارد نمی‌شود. وجوب خدا عین وجود است و دوگانگی‌ای بین آنها نیست که بتوان بین آنها تفکیک برقرار کرد. وقتی وجوب عین وجود است، پس هم می‌توان از وجود به وجوب رسید و هم از وجوب به وجود رسید. زیرا اختلاف این دو حقیقی نیست بلکه اعتباری است. جمیع اوصاف ذاتیه خدا لازمه وجود خدا بلکه عین وجود خدا هستند و دوگانگی برقرار نیست. وجود و وجوب یک چیز با دو اعتبار است و نه دو چیز و لذا به یک معنا می‌توان گفت که در برهان صدیقین رسیدن از وجوب به وجود به معنای رسیدن از وجود به وجود است.

۵-۲- اشکال دوم: نقد آقایان حائری یزدی و جوادی آملی بر تقریر محقق اصفهانی: آقایان حائری یزدی و جوادی آملی اشکال مشابه‌ای بر برهان وجودی محقق اصفهانی کردند و آن اینکه اگر بتوان از مفهوم واجب تعالی به اثبات وجود خارجی آن رسید، پس می‌توان از مفهوم شریک‌الباری نیز به اثبات وجود خدا در خارج رسید. زیرا مفهوم شریک‌الباری یعنی شریکی که آن نیز واجب‌الوجود است چرا که مفهوم شریک‌الباری یعنی دو واجب‌الوجودی که حداقل در وجوب وجود با هم شریک هستند. زیرا هیچگاه ممکن‌الوجود شریک با واجب‌الوجود نخواهد شد، بلکه در شراکت خدا باید تکافؤ در وجوب ذاتی باشد. در این صورت این چنین استدلال می‌کنیم که اگر شریک‌الباری، یعنی واجب‌الوجودی که شریک با واجب‌الوجود بالذات یعنی خداست، مطابقی در وجوب ذاتی در خارج نداشته باشد، یا این به خاطر

تاملی بر احتمالات تقریر برهان وجود شناختی محقق اصفهانی / مرتضی پویان (۱۰۱)

آن است که او امتناع لذاته دارد یا به خاطر نبود سبب است. اما امتناع خلاف مقتضای ذات شریک الباری است زیرا فرض آن است که او واجب الوجود است. پس این فرض خلف است. اما سبب نداشتن آن دلیل بر امکان ذاتی دارد در حالی که فرض آن است که شریک الباری در وجوب ذاتی با واجب تعالی شریک است پس این فرض نیز خلف است: آقای حایری یزدی فرمود: «لایخفی...انه ممکن اثبات وجود شریک الباری بعین هذا الدلیل فانه ممکن ان یقال: لو لم یکن شریک الباری مطابق فی وجوبه الذاتی فهو اما لامتناعه لذاته و الحال ان الامتناع خلاف مقتضی طبیعه شریک الباری الذی هو مشترک مع الباری فی الوجوب الذاتی، و اما لافتقاره الی السبب الذی لیس الا الامکان الذاتی الذی یکون مناطا للافتقار او الامکان بمعنی الفقر الذی عین الافتقار و کلاهما خلاف فردیته لشریک الباری فی الوجوب الذاتی» (حائری یزدی، ۱۳۸۰ ش، ۲۰۷). آقای جوادی آملی فرمود: «اگر استدلال از وجوب به وجود درست و کامل باشد، لازم می آید که شریک واجب الوجود هم موجود باشد، زیرا اگر معدوم باشد یا به علت ممتنع الوجود بودن آن است که در این صورت با اقتضای ذاتش منافات دارد... اما اگر به علت آن است که او نیازمند علتی است که این علت وجود ندارد. در این صورت این شق هم بر خلاف فرض است زیرا فرض بر این است که او از مصادیق واجب الوجود است و در نتیجه او واجب الوجود است نه ممکن الوجود» (جوادی آملی، ۱۳۷۷ ش، ۸۶).

پاسخ: شریک الباری به حمل اولی واجب و به حمل شایع ممتنع است: آقای جوادی آملی که مکررا بر تقریرات برهان وجودی اشکال خلط حمل اولی و شایع را می گیرند. خود ایشان به مانند آقای حائری یزدی در نقد مرحوم غروی اصفهانی گرفتار خلط حمل اولی و شایع شدند. شریک الباری که با واجب در وجوب ذاتی مشترک است، شریک الباری به حمل اولی است و به حمل شایع ممکن است. در نتیجه در مورد شریک الباری نمی توان استدلال کرد که اگر شریک الباری مطابق وجوب ذاتی خود موجود نشود یا به امتناع است که خلاف فرض است یا نیاز به سبب دارد و این نیز محال است. این برهان در صورتی منتج است که آن وجوب ذاتی به حمل شایع بر آن شیء صدق کند تا قابل استدلال باشد. زیرا تا وجوب ذاتی بر شیء به حمل شایع صدق نکند، آن شیء مندرج تحت وجوب ذاتی یا هر مفهوم دیگر قرار نمی گیرد. زیرا صرف صدق مفهوم کافی برای اندارج نیست و لذا چیزی که تحت وجوب

ذاتی مندرج نشود نمی توان به سبب وجوب ذاتی برای اثبات آن استدلال کرد. شریک الباری مفهوماً به حمل اولی وجوب ذاتی دارد و نه مصداقاً و به حمل شایع و لذا شریک الباری از افراد وجوب ذاتی نیست تا برای اثبات آن بتوان از وجوب ذاتی استفاده کرد. واجب الوجود بر خدا اطلاق می شود به این اعتبار که به لحاظ مفهومی و وجودی به او واجب الوجود گویند ولی شریک الباری به لحاظ مفهومی واجب الوجود گفته می شود، ولی به لحاظ وجودی ممتنع الوجود است. پس آن استدلال را نمی توان در مورد شریک الباری پیاده کرد و همین نکته مورد نظر مرحوم اصفهانی است که به واجب استدلال می کند و لذا نقض به شریک الباری نمی شود. در شریک الباری امتناع بالذات به حمل شایع است زیرا شریک الباری مندرج تحت ممتنع بالذات است و قابل جمع با وجوب ذاتی نیست چون به حمل شایع تحت عنوان ممتنع بالذات است آنگاه اگر فردی داشته باشیم که به حمل شایع هم وجوب ذاتی و هم ممتنع ذاتی بر آن صدق کند و آن فرد بالذات تحت هر دو مقوله قرار گیرد، محال است. زیرا هر فردی بالذات می تواند تنها تحت یک مقوله قرار گیرد. و علاوه بر آن برای وجوب ذاتی شریکی وجود ندارد زیرا وجوب ذاتی و بالذات یکی بیش نیست. بنابراین چون امتناع بالذات به حمل شایع بر شریک الباری صادق است، لذا دیگر نمی تواند مصداق یا مندرج در وجوب ذاتی باشد. پس چنین شیئی را نمی توان برای اثبات وجود آن به وجوب ذاتی تمسک کرد زیرا آن شیء تحت عنوان وجوب ذاتی مندرج نیست تا برای اثبات وجود آن از وجوب ذاتی تمسک جست بلکه نقطه مقابل آن از مصادیق امتناع بالذات است. شریک الباری به لحاظ مفهومی وجوب ذاتی ندارد. پس وجوب ذاتی نمی تواند حد وسط اثبات وجود برای شریک الباری شود بخلاف واجب تعالی. پس شراکت شریک الباری شراکت مفهومی است و نه مصداقی. درحالی که این اشکال در صورتی وارد بود که این شراکت عینی و مصداقی باشد اما از شراکت مفهومی، یعنی به حمل اولی نمی توان برای اثبات وجودی که به حمل شایع بر شیء بار می شود، استفاده کرد. اثبات وجود مستلزم حد وسطی است که به حمل شایع بر شیء صدق کند نه حمل اولی. پس استدلال مرحوم غروی نه نقض به اثبات وجوب شریک الباری می شود و نه از آن طرف نقض به امتناع واجب تعالی می شود.

آقای حائری در همانجا گفت: «الامتناع خلاف مقتضی طبعه شریک الباری الذی هو مشترک مع الباری فی الوجوب الذاتی» (حائری یزدی، ۱۳۸۰ ش، ۲۰۷). این مطلب درست نیست، زیرا

تاملی بر احتمالات تقریر برهان وجود شناختی محقق اصفهانی / مرتضی پویان (۱۰۳)

و جوب ذاتی طبیعت شریک الباری نیست. طبیعت چیزی است که به حمل شایع بر شیء حمل می‌شود و مقتضای ذات اوست، در حالی که وجوب ذاتی به حمل اولی بر شریک الباری حمل می‌شود و امکان دارد که به حمل شایع نفی شود. در نتیجه وجوب ذاتی نمی‌تواند مقتضای طبیعت شریک الباری باشد، بلکه وجوب ذاتی به اعتبار مفهوم شریک الباری است و نه طبیعت و ذات آن. وجوب ذاتی فقط مقتضای طبیعت واجب الوجود است و نه شریک الباری. زیرا اگر طبیعت او وجوب ذاتی بود باید در خارج موجود بود بالضرورة و سلب آن از ذات محال بود. بنابراین طبیعت شریک الباری امتناع بالذات است، هر چند به حمل اولی و مفهوم تعبیر به وجوب ذاتی کنیم مفهوم حکایت یا دلالت از حقیقت ندارد. زیرا وسعت مفهوم و حمل اولی از ذاتیات شیء نیز بالاتر است و می‌توان برخی اعتبارات را از باب زیادی حد بر محدود، به عنوان مفهوم شیء در نظر بگیریم و آنرا به حمل اولی بر شیء حمل کنیم. در بسیاری از تعاریف که ما ذاتیات آنها را در تعریف می‌آوریم و یا وقتی می‌خواهیم بسایط را تعریف کنیم عوارض عام و خاص را به صورت جنس و فصل و ذاتیات را اعتبار می‌کنیم و به حمل اولی حمل می‌کنیم. این حمل اولی اقتضاء ندارد که طبیعت و حقیقت و ذاتیات محدود ما همین حدودی باشد که در تعریف آمده است، زیرا چه بسا از باب زیادی حد بر محدود باشد. بنابراین حمل اولی لزوماً حکایت از ذات و حقیقت شیء ندارد، بلکه مجال حمل اولی وسیع‌تر از آن است. در هر صورت آنچه ملاک اندارج فردی تحت مفهومی است و آنچه اقتضای طبیعت و حقیقت شیء دارد، صدق آن به حمل شایع است و نه حمل اولی. و آنچه به حمل شایع بر شریک الباری صدق می‌کند تنها امتناع ذاتی است و نه وجوب ذاتی. همانطور که علیت در اعدام به علت عدم نیست، بلکه به عدم علت برمی‌گردد. در ممتنعات نیز وجوب ذاتی عدم نیست، بلکه امتناع ذاتی است. از این جهت هم برهان مرحوم اصفهانی تام است و هم اشکال آقایان حائری و جوادی آملی وارد نیست.

نتیجه آنکه چون شریک الباری مصداق مفهوم ممتنع بالذات است، لذا فرض وجود او ممتنع بالذات است. اگر به عنوان شریک الباری مطرح می‌شود فقط یک گونه فرض ذهنی است و نه خارجی. اشکال در صورتی وارد بود که مفهوم شریک الباری حداقل به امکان عام ممکن بود یعنی عدم آن ضرورت نداشت. در اینصورت فرض وجود خارجی آن برای استدلال قابل فرض بود، در حالی که ممتنع بالذات هرگونه فرض آن در خارج ممتنع بالذات است. به

عبارت دیگر فرض مطابقی برای آن در خارج ممتنع بالذات است. در اینصورت چگونه می-توان گفت اگر شریک الباری مطابقی در وجوب الذاتی نداشته باشد محال پیش می آید. پس در واقع آنچه ما شریک الباری در وجوب ذاتی خدا قرار دادیم به حمل اولی شریک الباری و به حمل شایع ممتنع بالذات است و چیزی که به حمل اولی شریک الباری است، یعنی فقط وجوب ذاتی در مفهوم بر آن صادق است و نمی توان این حکم را به خارج هم سرایت داد و بگوییم اگر مطابق و مصداقی برای آن در خارج نباشد محال لازم می آید. نظیر اینکه در بحث مواد ثلاث وجود را به ضرورت، امکان و امتناع تقسیم می کنیم. از این سه قسم یک قسم آن این است که وجود ممتنع است. این قسم استطرادی و فرضی است. و گرنه ما وجود ممتنع بالذات در خارج نداریم یا مصداقی برای آن قابل فرض نیست، بلکه آنچه می توان از این قسم فرض کرد مصداق عدم وجود بالذات یا امتناع بالذات است. اینجا نیز همینطور است در ممتنع بالذات همچون شریک الباری مصداق وجوب ذاتی برای آن در خارج نداریم. وجوب ذاتی فقط به لحاظ مصداق فرضی و ذهنی بر شریک الباری قابل اعتبار است که در واقع اعتبار نفس الامری نیست بلکه اعتبار صرف ذهنی است و لذا به لحاظ ذهن و مرتبه‌ای از واقع مصداقی ندارد. بنابراین وجوب ذاتی برای شریک الباری از اعتبار عقلی و فرضی بالاتر نیست. لذا شریک الباری در ذهن نیز ممتنع بالذات است چراکه از افراد ممتنع بالذات در عالم واقع است خواه در ذهن و خواه در خارج. این استدلال در صورتی صحیح است که وجوب ذاتی به حمل شایع بر شریک الباری صدق کند، در صورتی که شریک الباری به حمل شایع ممتنع بالذات است. پس در واقع این آقایان خلط میان حمل اولی و شایع کردند.

۳-۵ اشکال سوم: مفهوم منتزع از ممتنع، ممتنع است

آقای جوادی آملی در ادامه اشکال قبلی فرمود: «اگر تحقق چیزی در خارج ممتنع باشد یعنی از مصادیق ممتنع بالذات باشد مفهومی هم از آن انتزاع می شود باید مفهوما هم ممتنع باشد...» (جوادی آملی، ۱۳۷۷ش، ۸۶).

پاسخ حلی: امتناع به حمل شایع ممتنع و به حمل اولی ممکن است هیچگونه تلازمی میان ایندو وجود ندارد زیرا ممتنع بالذات یعنی مفهومی که وجودش محال بالذات است. استحاله بالذات وصف وجود آن است نه مفهوم آن. لذا لزوماً به این معنا نیست که مفهوم آن هم ممتنع بالذات باشد چه بسا مفهوم آن ممکن باشد. اگر مفهوم شریک الباری ممتنع بالذات باشد که

تاملی بر احتمالات تقریر برهان وجود شناختی محقق اصفهانی / مرتضی پویان (۱۰۵)

دیگر شریک الباری نیست، یعنی مفهومی خود متناقض می‌شود. شریک الباری یعنی مفهوم آن باید وجوب وجود باشد تا با واجب تعالی شریک شود و گرنه مفهومی که ممتنع بالذات است با مفهوم واجب تعالی که وجوب وجود است چه شراکتی دارد؟ یقیناً این اشتراک در وجوب وجود نیست، زیرا شریک الباری وجوب عدم است یا به تعبیر دقیقتر عدم وجوب بالذات است نه وجوب وجود. بنابراین امتناع شریک الباری به حمل شایع و به لحاظی وجودی و در عالم خارج است. لکن ممتنع نیست که امتناع به حمل اولی هم ممتنع باشد بلکه چه بسا ممکن باشد. علاوه بر این رابطه مواد ثلاث میان وجودات اشیاء است و نه مفهوم وجود آن. یعنی یک وجود نمی‌تواند ذاتاً ممکن باشد و در خارج محال بالذات، اما تنافی ندارد که مفهوم و ماهیت آن امکان باشد اما وجود آن ممتنع بالذات. امتناع بالذات از احکام وجود آن است و امکان از احکام ماهیت و مفهوم آن. امتناع بالذات به لحاظ وجود با امکان ذاتی که به لحاظ ماهیت است، قابل جمع است و نباید میان احکام وجود و احکام ماهیت خلط کرد. مگر در بحث احکام ماهیت گفته نمی‌شود که امکان از لوازم لاینفک ماهیت است. ماهیت به هیچ چیزی اطلاق نمی‌شود مگر اینکه آن چیز نسبت به وجود و عدم مساوی است. این امکان همه ماهیات از جمله شریک الباری و اجتماع نقیضین و غیره را شامل است. اما امتناع بالذات این امور به جهت وجود آنهاست یعنی وجود آنها ممتنع بالذات است.

پاسخ نقضی: برخی افراد شریک الباری قابل تصورند: اگر مفهوم شریک الباری ممتنع بالذات باشد پس نباید ما هیچ چیزی را به عنوان شریک الباری تصور کنیم در حالی که ما می‌توانیم هر چیزی از جمله بت، اهریمن، ایزد و خیلی چیزها را به عنوان شریک الباری تصور کرده و خدا بدانیم. این مفاهیم یا ماهیات به حمل اولی شریک الباری هستند و نمی‌تواند گفت به حمل اولی نیستند اما به حمل شایع یعنی وجوداً شریک الباری نیستند بلکه مفاهیم این امور یا ماهیات آنها ممکن هستند از اینرو تناقض یا اجتماع نقیضین در ذهن و خارج وجودش محال است که تحقق پیدا کند اما تصور و مفهوم آن که محال نیست. اگر تصور یا مفهوم آن محال بود نمی‌توانستیم بگوییم که تناقض، تناقض است به حمل اولی یا شریک الباری شریک الباری است به حمل اولی. در حالی که این حمل درست است و اگر تصور یا مفهوم آن محال بود این قضیه و تصدیق باطل بود زیرا تصدیق فرع بر تصور موضوع است. و فرض آن است که تصور موضوع محال بالذات نیست. پس از امتناع بالذات وجود یک مفهوم یا ماهیت نمی-

توان به امتناع تصور خود مفهوم یا ماهیت رسید و این خلط بین احکام ماهیت و وجود است و یا وقتی می‌گوییم شریک الباری ممتنع بالذات به حمل شایع است در این حالت تا موضوع تصور نشود چگونه حکم امتناع بر او بار می‌شود. لذا در این قضیه و امثال آن یا موضوع تصور شده است یا خیر. در صورت اول شریک الباری به لحاظ مفهومی و تصویری ممتنع بالذات نیست و مطلوب ثابت است، و اگر تصور نشده است چون ممتنع است. پس در صورتی که موضوع تصور نشود، تصدیق و حکم در قضیه هم نداریم زیرا هر تصدیقی متوقف بر تصور موضوع است و این خلف است پس مطلوب ثابت است.

اشکال چهارم: شریک الباری مانند «دایره مربع» مفهومی متناقض آمیز است: آقای افضل‌ی در اشکال به آقای آملی در عدم جواز قیاس مفهوم واجب با مفهوم شریک الباری و سرایت احکام یکی از این دو به دیگری فرمود: «سرایت دادن احکام باری تعالی به شریک الباری و قیاس ایندو با یکدیگر کاملاً نادرست و قیاسی مع الفارق است. زیرا در مفهوم باری تعالی، وجوب وجود گنجانده شده است، بی آنکه این مفهوم متضمن تناقض باشد، در حالی که مفهوم شریک الباری، مفهومی متناقض آمیز است چون هرچند این مفهوم متضمن مفهوم حضرت باری و در نتیجه، مستلزم مفهوم وجوب وجود است، نباید تصور کرد که از اینجا ضرورت وجود شریک الباری اثبات می‌شود، زیرا انضمام مفهوم شریک به آن مجموع مفهوم شریک الباری را مفهومی متناقض آمیز و در نتیجه ممتنع می‌گرداند. مثلاً مفهوم دایره مربع مفهومی متناقض آمیز است... مفهوم شریک الباری به معنای واجب الوجود ممتنع الوجود یا کامل ناقص است که مفهومی متناقض آمیز است» (افضلی، ۱۳۹۲ ش، ۹ و ۱۰).

پاسخ: شریک الباری به حمل اولی مفهومی ممکن و به حمل شایع ممتنع است: شریک الباری مانند دایره مربع نیست یا مثلث مربع نیست. تفاوت این دو این است که ما از شریک الباری تصویری داریم و این تصویری محال و متناقض نیست. لذا می‌گوییم شریک الباری، شریک الباری است به حمل اولی. در حالی که از دایره مربع هیچ تصویری نداریم و نمی‌توانیم داشته باشیم، حتی نمی‌توان گفت دایره مربع دایره مربع است به حمل اولی. زیرا دایره مربع ذاتاً محال است و قابل تصور نیست بلکه بالذات مستحیل و امری خود متناقض است. آنچه ما تصور می‌کنیم دو صورتی است که یکی مربع و دیگری دایره و می‌گوییم این دو یکی هستند نه اینکه واقعاً یک چیز را تصور کنیم که هم دایره باشد و هم مربع. زیرا در اینصورت دیگر دایره

تاملی بر احتمالات تقریر برهان وجود شناختی محقق اصفهانی / مرتضی پویان (۱۰۷)

مربع محال بالذات نبود. زیرا محال بالذات و متناقض هم در خارج و هم در ذهن محال است. پس تصور امر محال بالذات و متناقض در ذهن نیز محال است و آنچه تصور می‌شود به حمل شایع دو تصور دایره و مربع است که میان اینها اتحاد برقرار می‌کنیم. پس در ذهن هم نمی‌توانیم دایره مربع را تصور کنیم. دایره مربع به این معناست که یک چیز هم به لحاظ مفهومی چهار ضلع داشته باشد و هم مثل دایره ضلعی نداشته باشد و این از وجودش عدمش لازم می‌آید اما مفهوم شریک الباری به لحاظ مفهومی، امر متناقضی نیست ما موجود دیگری را تصور کنیم که به لحاظ مفهومی با خدا در وجوب ذاتی مشترک باشد. این هیچ اشکالی ندارد و ما می‌توانیم این را تصور کنیم تصور آن هیچ اشکالی ندارد. اما آنچه که ممتنع بالذات و محال است شریک الباری و مفهوم ممتنع بالذات نیست زیرا ما تصویری از آن داریم به حمل اولی بلکه امتناع بالذات آن به حمل شایع است، یعنی در خارج همچنین چیزی ذاتا محال است. اما ما دو تا چیز که وجوب ذاتی با هم دارد فرض کنیم هیچکدام دیگری را نقض نمی‌کند. به خاطر همین بود که در گذشته شبهه ابن کمونه (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۶، ۵۸) بسیار قوت داشت. در شبهه ابن کمونه همین شراکت در باری تعالی فرض شد، هرچند این وجوب ذاتی از امر بیرونی است. در هر صورت این شریک الباری فرض شده، فرض صحیح هم داشت و گرنه این شبهه این قدر قوت نداشت. اگر امر متناقض آمیزی بود این قدر فلاسفه و حکماء در پی پاسخگویی و جواب از آن بر نمی‌آمدند. از آقا جمال خوانساری نقل شده است که فرمود اگر امام زمان علیه السلام را بینم اولین سوالی که می‌پرسم پاسخ شبهه ابن کمونه است. یا اگر مفهوم شریک الباری متناقض آمیز بود در آثار فلسفی و کلامی استدلالهایی مختلف در وحدت واجب و یا نفی شریک الباری اقامه نمی‌شد یا حتی آیه «لو کان فیهما آلهه الا الله لفسدتا» نشان می‌دهد که این امر محال بالذات نبود و گرنه آنان چنین خیالی را نمی‌کردند تا آیه در مورد آن نازل شود و یا بطلان تعدد إله را فساد آسمان و زمین نمی‌دانستند بلکه نفس خود تعدد إله را محال می‌دانستند. در حالی که در آیه نفس فرض تعدد إله را باطل ندانست بلکه لازمه آن که فساد آسمان و زمین باشد را باطل دانست و از بطلان آن به بطلان تعدد اله رسید. اگر کسی هم استحاله آن را بدیهی می‌پنداشت یا استدلالهای اقامه شده را جنبه تنبیهی تلقی می‌کرد به جهت استحاله خارجی آن بود و نه مفهومی. بنابراین دایره مربع و مثلث مربع مفهومی ذاتا محال است، زیرا تصور آن مستلزم نفی آن است یعنی چیزی را تصور کنیم

در عین اینکه دایره مربع است دایره مربع نباشد. اما شریک الباری مفهومی ذاتا محال نیست بلکه در خارج محال بالذات است. پس دایره مربع مانند اجتماع نقیضین محال ذاتی است ولی شریک الباری ممکن بالذات و محال وقوعی است.

به هر حال این همه دغدغه و استدلالها در پاسخ به شبهه ابن کمونه یا اثبات وحدت واجب حکایت دارد که مفهوم آن متناقض آمیز نیست، چنانکه ما می‌توانیم تصور روشنی از آن داشته باشیم به صورت‌های گوناگونی از جمله آنکه موجود دیگری در کنار باری تعالی باشد که هر دو در امری عرضی به نام وجود شریک باشند که این امر از دو مصداق مستقل انتزاع می‌شود. بنابراین شبهه در شریک الباری شبهه مفهومی نیست بلکه شبهه مصداقیه است که یک وجوب وجود بالذات در خارج عارض بر دو وجود مستقل باشد و تمام محذورات در شریک الباری در مصداق آن جاری است و نه مفهوم آن. در حالی که ما هیچگاه تصویری از دایره مربع نداریم زیرا اساسا تصور صحیحی از موضوع نداریم تا خودش را به خودش حمل کنیم. اگر بگوییم دایره مربع دایره مربع است به حمل اولی مسامحتا گفتیم و فقط به معنای حمل معنای تحت اللفظی این دو لفظ به یکدیگر است نه اینکه آن را حقیقتاً تصور کرده باشیم، چه اینکه تصور صحیحی از اجتماع نقیضین نداریم. زیرا وجود تناقض در ذهن و خارج با هم محال است. حمل اولی و شایع به معنای واقعی کلمه آنجاست که ما دو موضوع و محمولی را به یکدیگر حمل می‌کنیم که تصور صحیح و درستی از آنها داریم، درحالی که ما در اینجا تصور صحیحی از موضوع و محمول نداریم در نتیجه مراد از حمل اولی و شایع در اینجا باید به همان معنای تحت اللفظی این دو لفظ باشد که معنای دایره مربع همان دایره مربع است و نه تصور حقیقی این دو باشد. زیرا در این صورت باید ماهیت موضوع و محمول تصور شود چرا که هر تصدیق متوقف بر تصور موضوع و محمول است و در جایی که این دو تصور نشود حکم و تصدیق هم نداریم. در نتیجه وقتی می‌گوییم دایره مربع، دایره مربع است به حمل اولی یا اجتماع نقیضین، اجتماع نقیضین است به حمل اولی، در این موارد حمل اولی واقعی نیست بلکه از باب توسع و مسامحت است زیرا ما تصور صحیح و مشخص از موضوع و محمول نداریم بلکه فقط مفهوم و معنای تحت اللفظی آنها را به مثابه حمل اولی بر خود آنان حمل می‌کنیم. همینطور تصور صحیحی به حمل شایع از اینها نداریم بلکه دو تصور دایره و مربع را در کنار هم می‌گذاریم و می‌گوییم دایره مربع یا اجتماع نقیضین و گرنه تصور حقیقی و

تاملی بر احتمالات تقریر برهان وجود شناختی محقق اصفهانی / مرتضی پویان (۱۰۹)

مشخصی که این دو به یک وجود موجود شوند را نداریم و از اینجا می‌گوییم جمع این دو ممکن نیست. در واقع تصور این امور به صورت تصور انضمامی است که دو صورت را به هم منضم می‌کنیم تا حکم صادر کنیم و گرنه تصور حقیقی که ایندو به یک وجود موجود شوند از اینها نداریم. پس اصلاً وزان مفهوم شریک الباری وزان مفهوم دایره مربع نیست، زیرا مفهوم شریک الباری مفهومی ممکن است ولی دایره مربع ممتنع است. آقا علی حکیم نیز فرمود که مفهوم شریک الباری امری ممکن است: «به اصطلاح الهین نیز چنین می‌شود که مفهوم شریک الباری که در ذهن ممکن است در خارج ممتنع الوجود است.» (زنوزی، ۱۳۷۸ش ج ۳، ۵۱۵) اما استحاله در خود مفهوم دایره مربع است ولی در شریک الباری این امتناع بالذات برای وجود آن در خارج است و نه مفهوم آن. در هر صورت نمی‌توان استدلال آقایان حائری یزدی و جوادی آملی را با این جواب پاسخ داده شود.

۵. نتیجه‌گیری

از آن چهار احتمالی که برای برهان محقق اصفهانی ذکر شد که تقریر حالت اول از احتمال اول و حالت اول از احتمال سوم درست نبودند و بقیه تقاریر و احتمالات درست بودند. لکن بعد از احتمال چهارم انتقادهای مهم چهارگانه‌ای مطرح شد که آنها را نقل و مورد نقد و بررسی قرار دادیم. از مهم‌ترین این اشکالات اشکال اولی بود که متعلق به آقایان حائری یزدی و جوادی آملی بود که معتقد بودند اگر برهان محقق اصفهانی بخواهد درست باشد، می‌توان با عین همین استدلال بر وجوب شریک الباری نیز استدلال کرد. در پاسخ گفتیم که حمل وجوب بر شریک الباری به حمل اولی است و به حمل شایع امتناع بر آن حمل می‌شود و لذا نمی‌توان شریک الباری را از مصادیق وجوب دانست. زیرا ملاک در حمل این مواد ثلاث بر موضوعات، حمل شایع است و نه حمل اولی.

منابع

- الاصفهانی الغروی، محمد حسین (بی‌تا)، تحفه الحکیم منظومه فی الحکمه و المعقول،
موسسه آل‌البیت (ع) للطباعه و النشر.

- افضل‌ی، علی (۱۳۹۲)، بررسی دیدگاه آیت الله جوادی آملی درباره برهان وجودی، مجله حکمت معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال چهارم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۲.
- زنوزی، علی (۱۳۷۸)، مجموعه مصنفات آقا علی حکیم، به اهتمام محسن کدیور، انتشارات اطلاعات.
- حائری یزدی، مهدی (۱۳۸۰)، التعليقات علی تحفه الحکیم، مرکز نشر علوم انسانی.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۷)، «تحفه الحکیم» در مجموعه مقالات آموزگار جاوید، یادنامه آیت الله العظمی حاج میرزا هاشم آملی به اهتمام صادق لاریجانی، قم: مرصاد.
- الشیرازی، محمدبن ابراهیم (۱۹۸۱م)، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، بیروت، داراحیاء التراث العربی، الطبعه الثالثه.

